

تأثیر اندیشه‌های ایران باستان

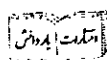
بر دو کتاب

الأدب الصغير والأدب الكبير

دکتر وحید بنیادپور

دانشیار دانشگاه راز

نسرین عزیزی



۱۳۹۳

سرشناسه: سبزیانپور، وحید، ۱۳۳۷، توشیحگر

عنوان قرار دادی: الادب الصغیر، فارسی، شرح

عنوان و نام پدیدآور: تأثیر اندیشه‌های ایران باستان در الادب الصغیر و

الادب الکبیر / نویسندگان: وحید سبزیانپور، نسرین عزیزی

مشاهدات نشر: تهران، یار دانش

مشخصات ظاهری: ۱۷۰

شابک: ۹۷۸۶۰۰۷۰۱۲۰۲۰۰

وضعیت فهرست‌نویسی: بیابا

موضوع: ابن‌مقفع، عبدالله بن، ۱۴۵ق. الادب الصغیر - نقد

وتفسیر، اخلاق، متون قدیمی تا قرن ۱۰ ادبیات عربی تأثیر ایران.

شناسه افزوده: عزیزی، نسرین، توشیحگر

رده بندی دیویی: ۱۷۰

رده بندر کنگره: ۱۳۹۲ ۴۳۰۴۲۵ الف ۴ / ۶ ۱۱۸۵ J

کتاب: تأثیر اندیشه‌های ایران باستان در دو کتاب الادب الصغیر و الکبیر

مؤلفان: دکتر وحید سبزیان‌پور، نسرین عزیزی

انتشارات: یار دانش

چاپ اول: ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰

نشانی: تهران، پاسداران، ساقدوش، بوستان نهم، پلاک ۳۷

تلفن: ۰۹۱۲۴۴۳۱۵۱۷ - ۰۲۱۲۲۵۶۷۵۸

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۲	تأثیرپذیری اعراب از ایرانیان
۴	تأثیر ترجمه‌های ایرانی بر ادب عربی
۵	زندگی‌نامه ابن مقفع
۶	علت کشته شدن ابن مقفع
۷	محیط سیاسی و اجتماعی عصر ابن مقفع
۷	محیط ادبی و فرهنگی عصر ابن مقفع
۸	شخصیت و ویژگی‌های اخلاقی ابن مقفع
۹	الف) اعتقادات دینی ابن مقفع
۱۱	ب) اندیشه‌های ایرانی ابن مقفع
۱۱	ادب و دانش ابن مقفع
۱۳	اقوال ادیبان درباره نثر ابن مقفع
۱۵	اسلوب ابن مقفع
۱۶	فصاحت و بلاغت ابن مقفع
۱۸	عوامل مؤثر بر فصاحت ابن مقفع
۱۸	علت نگارش ابن مقفع به عربی
۱۹	تأثیر فرهنگ ایرانی بر ابن مقفع
۲۰	تأثیر ابن مقفع بر ادب عربی
۲۲	منابع الادب الصغير و الكبير
۲۳	موضوعات اصلی در الادب الصغير و ادب الكبير
۲۴	پندهای ایرانی در الأدب الصغير

۲۵	پندنامه‌های ایرانی
۲۷	منابع ما در این کتاب

فصل اول: «ادب و دانش»

۳۱	آموزش (به فرزند)
۳۱	احتیاط
۳۲	ادب و شرف
۳۲	تدبیر (اهمیت)
۳۲	حکمت (اهمیت)
۳۳	خاموشی و بی‌نadan
۳۳	دانا (ویژگی)
۳۴	دانایی (اهمیت)
۳۴	دانش و عقل
۳۵	دانش (اهمیت)
۳۶	دانش، وسیله لذت و کاهش اندوه
۳۶	عاقبت‌نگری
۳۶	عقل (برتر از مال و ثروت)
۳۷	عقل (تشبیه...)
۳۷	عقل مهتر از غذا برای بدن
۳۸	عقل و زهد (همراهی)
۳۸	عقل و شهوت (تضاد)
۳۹	عقل، بهترین نعمت
۳۹	غذای روح، مهم‌تر از غذای جسم
۴۰	فرصت (اغتنام فرصت)
۴۰	همنشینی با دانشمند
۴۲	همنشینی (با نادان)

فصل دوم: «امور اخلاقی»

۴۷	آزار و اذیت (مذمت)
۴۸	آنچه برای خود می‌پسندی
۴۸	انتقام (مذمت)
۴۹	بخل (مذمت)
۴۹	نکبر (مذمت)

۵۰	تواضع (اهمیت).....
۵۱	حرص (مذمت همنشینی با حریص).....
۵۱	حرص (نیازمندی حریص).....
۵۲	حرص بدترین فقر.....
۵۲	حرص و حسد.....
۵۳	حسادت پایه رنج و عذاب.....
۵۴	خشم (مذمت).....
۵۵	خنده.....
۵۵	خودستایی (مذمت).....
۵۶	خوش اخلاقی.....
۵۶	دروغ (مذمت).....
۵۷	دشنام (مذمت).....
۵۸	رازداری، احتیاط و موفقیت.....
۵۸	راستی.....
۵۹	راستی، خشم و بخشش.....
۵۹	رحم و مهربانی.....
۵۹	زبان (خطر).....
۶۰	سخاوت.....
۶۱	سخن (سکوت).....
۶۲	سخن نیک.....
۶۲	سرزنش (مذمت).....
۶۳	شادی در غم دیگران (مذمت).....
۶۳	شوخی (خطر).....
۶۴	شهوات (لزوم غلبه و کنترل).....
۶۴	صبر.....
۶۵	صبر، عامل پیروزی.....
۶۵	صبر و شخصیت آدمی.....
۶۵	صبر و شکیبایی (لزوم).....
۶۶	عجله در کار خیر.....
۶۶	عجله نکردن در پاداش و عقاب.....
۶۶	عهد و پیمان.....

۶۷	قناعت (اهمیت)
۶۸	قناعت عامل سعادت
۶۸	کینه (مذمت)
۶۹	گستاخی، لزوم شرم و حیا
۷۰	لجاجت عامل تنهایی
۷۰	مدارا و سازش
۷۱	مستی (انوائین)
۷۱	مشاجر (مذمت)
۷۲	مکر و حیله (مذمت)
۷۲	میانه روی
۷۲	ناسپاسی (مذمت)
۷۳	نفس (بی‌نیازی)
۷۳	نفس (محاسبه)
۷۴	نیکی (پاداش)
۷۴	نیکی
۷۴	همنشینی (اجتناب از بدان)
۷۶	هوای نفس (مبارزه)
۷۶	هوای نفس، موجب پشیمانی
	فصل سوم: دستورالعمل
۷۹	اجتناب از بی‌احترامی به نزدیکان و خویشان شاه
۷۹	احترام به مافوق
۷۹	احتیاط در برابر دشمن
۸۰	احتیاط در نزدیک شدن به دشمن
۸۰	اعتماد نکردن به افراد نامطمئن
۸۰	امنیت
۸۱	حاکم (شرایط)
۸۲	حاکم (وظیفه)
۸۳	حاکم (ویژگی)
۸۳	خطر گرسنگی جوانمرد و سیری فرومایه
۸۴	دشمن ضعیف (خطر)
۸۴	شاه (رشتی تکبر)

۸۴	شاه (ویژگی).....
۸۵	شاهان (بی ثباتی).....
۸۵	مردم و حکومت.....
۸۶	مشورت (اهمیت).....
۸۷	وزیر (اهمیت وزیر برای شاه).....
۸۸	همنشینی شاهان (خطر).....

فصل چهارم: «امور اجتماعی»

۹۳	اولاد.....
۹۳	دشمنی با نیکان (مذمت).....
۹۳	دوستان (سختی و دوری).....
۹۳	دوستی (با نیکان و بدین).....
۹۴	دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان.....
۹۴	دیدار دوست زایل کننده غم و.....
۹۴	همنشینی (تأثیر).....
۹۵	یاور و پشتیبان (اهمیت).....

فصل پنجم: «امر دینی»

۹۹	آخرت و ترجیح آن به دنیا.....
۹۹	توبه (اهمیت).....
۱۰۰	دین، بهترین نعمت.....
۱۰۱	رضایت خداوند.....
۱۰۱	شکر و سپاس موجب فزونی نعمت.....
۱۰۲	قضا و قدر (حتمی بودن).....
۱۰۲	گناه (عامل پشیمانی).....
۱۰۲	گناه (مذمت).....
۱۰۳	مرگ (باد مرگ).....

فصل ششم: «زهد»

۱۰۷	دنیا (اجتناب از اندوه برای دنیا).....
۱۰۸	دنیا (چشم پوشی).....
۱۰۸	دنیا (دل نبستن).....
۱۱۰	عمر (کوتاهی عمر).....

فصل هفتم: «امور متفرقه»

۱۱۳	بلا و مصیبت
۱۱۳	بیماری، بدترین چیز
۱۱۳	پر خوری (مذمت)
۱۱۵	تفریح بعد از پایان کار
۱۱۵	تلاش، موجب موفقیت
۱۱۶	تنبلی (کنش نکردن به تنیل)
۱۱۶	تنبلی، موجب مذمت
۱۱۷	حق و باطل
۱۱۸	خطر بیماری در پنجاه سالگی
۱۱۸	ریز بینی، مانع رسیدن به کوههای بزرگ
۱۱۸	سیلی نقد به از
۱۱۹	ظاهر بد، باطن نیک
۱۱۹	فقر، بدترین بلا
۱۲۰	قرض و وام (سختی)
۱۲۱	مال و ثروت (اهمیت)
۱۲۱	ناپایداری چند چیز
۱۲۱	نیکی و بدی (پاداش و مجازات)
۱۲۱	هزینه و خرج (اعتدال)
۱۲۳	پی نوشت
۱۳۱	منابع

مقدمه:

اندیشه‌ها و باورهای ایرانی در باورهای غربی دستخوش تغییرات و دگرگونی‌های بسیاری شده است. بسیاری از آنها در لایه‌های متن‌های پهلوی، آثار مورخان و مترجمان پنهان گشته و تنها راه رسیدن بدانها، بررسی و کندوکاو در منابع غربی و متون پهلوی است، به این امید که بتوان، هویت واقعی و پنهان شده آنها را روشن ساخت.

بخشی از این اندیشه‌های ایرانی را می‌توان در آثار بزرگانی مثل اقل فرهنگ ایرانی به فرهنگ عربی یعنی ابن مقفع یافت. وی که مترجم کلیله و دمنه و دو کتاب الادب الکبیر و الکبیر است، بسیاری از پندهای ایرانیان را در لایه‌های آثار خود به کار برده است؛ ولی اثر او در ایران بودن آنها نکرده است.

هدف ما در این کتاب، مقایسه حکمت‌های الأدب الصغیر و الکبیر با حکمت‌آمیزی است که در متون عربی و پهلوی از ایرانیان باستان نقل شده است. نتیجه این تحقیق این است که بسیاری از سخنان حکیمانه این دو کتاب از پندهای ایرانی گرفته شده است.

الادب الصغیر و الکبیر آموزه‌ای از اندیشه‌های ایرانی و دینی است که حد و مرز این دو اندیشه در این دو کتاب در عباری سنگین فرو رفته، از یک سو شباهت لفظی و معنایی این متن کهن به فرهنگ ایرانی و از دیگر سو وجود آموزه‌های دینی و اسلامی، ذهن را در توجیه شباهت این دو فرهنگ در تنگنا قرار می‌دهد. تأثیر اندیشه‌های دینی بویژه سخنان علی (ع) در این دو کتاب غیر قابل انکار است.

با توجه به شواهد مستند و متعددی که در این تحقیق ارائه کرده‌ایم، معتقدیم که تأثیر هیچ یک از این دو فرهنگ را بر الادب الصغیر و الکبیر نمی‌توان نادیده گرفت. از نکات مهم و قابل تأمل این است که شباهت‌های بسیار دو فرهنگ ایرانی و اسلامی که الادب الصغیر به منزله نقطه تلاقی آنهاست، چگونه تفسیر می‌شود؟

تأثیرپذیری اعراب از ایرانیان

روابط ادب با ایرانیان به قبل از اسلام برمی‌گردد حضور شاعران و ادیبان عربی، چون عدی بن زید و زید بن عدی... در دربار ساسانی از شواهد این موضوع است. نک: (محمدی، ۱۳۷۴: ۷)

اما دولت عباسی با قس و گزیده خود، دربرگیرنده‌ی مردمانی با نژاد، زبان و فرهنگ بسیار متفاوت بود و هر کدام از این نژادها و زبان‌ها هنگام ورود به قلمرو حکومت عباسی، با فرهنگ عربی آمیخته می‌شد، در نتیجه امت عربی متی شد که از نژادهای مختلف شکل یافته بود. این آمیختگی غیرعرب با عرب از طریق ازدواج‌های اعراب با اعراب و از راه دوستی و برادری صورت گرفت که دین اسلام آن را رواج می‌داد. (ضیف، ۱۹۸۹: ۸۹)

ایرانیان از تأثیرگذارترین ملل جهان بر فرهنگ و ادب عربی شدند. در اوایل خلافت عباسی نه فقط کارهای وزارت و امارت بنی‌عباس به دست ایرانیان افتاد، بلکه آداب و رسوم ایرانیان با استقبال گرم عرب‌ها روبرو شد. به طوری که کتاب‌های فارسی به عربی ترجمه شد، قصه‌های فارسی خوانده می‌شد، خلیفه با موبدان نشست و برخاست می‌کرد. آداب نوروز جشن سده نیز در دربار خلفا برقرار شده بود. جیمس دار مستر مترجم معروف اوستا می‌گوید: «دین ایرانی و ولتی به وجود آمد که غیر از خون عربی همه چیزش ایرانی بود. در واقع همین مأمون عباسی، مادرش ایرانی و دختر «استادسیس» بود و استادسیس یکی از کسانی بود که به دفاع از ابومسلم بر مهدی و معزور شوریده بود و داستان قیام او بر ضد خلافت عباسی معروف است». نک: (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۲۲۹)

در این دوره حتی عرب‌ها، عیدهای ایرانی مثل عید نوروز و عید مهرگان را جشن می‌گرفتند و بزرگان‌شان در این نوع مراسم ایرانی حضور می‌یافتند. سنت‌های ایرانی آن قدر در میان عرب‌ها رسوخ پیدا کرد که برخی خلفای عباسی مثل متوکل، لباس ایرانی را به عنوان لباس رسمی برگزیدند. این نوع تأثیر اجتماعی با به وزارت رسیدن برمکیان و فضل بن سهل که از بزرگان ایرانی بودند، از عمق و گستره بیشتری برخوردار شد. (جاحظ، ۱۹۴۸: ۹۵) در این زمان منصب وزارت ایجاد شد و چون عرب‌ها با این مقام آشنایی نداشتند، این منصب غالباً به ایرانی‌ها واگذار می‌شد. (خفاجی، ۱۹۹۲: ۶۶)

این تأثیرپذیری تا آنجا پیش رفت که جاحظ می‌گوید: «از جمله شرایط کسی که می‌خواست ریاست گارد سلطنتی را بر عهده بگیرد آن بود که قوی، ترش‌روی، دارای ریش سفید و... باشد و به فارسی سخن بگوید» (جاحظ، ۱۹۴۸: ۹۵).

محمّدی علت آن را تعامل دو جنبه‌ی اعراب با ایرانیان می‌داند؛ زیرا رابطه‌ی عرب‌ها با ایرانیان یک رابطه‌ی مستقیم با مردم، زبان، نظم، اندیشه‌های علمی آنها بوده است، نه رابطه‌ی غیرمستقیم از طریق ترجمه‌ها و اندیشه‌های نظری و این رابطه محکم و متعامل موجب شد تا ایران ساسانی در همان اوائل عصر خود در پیشرفت ادب عربی تأثیر به‌سزایی داشته باشد. پس طبیعی است که تأثیر فرهنگ ایرانی در فرهنگ عربی موجب آن منحصر به یک میدان نشده، بلکه میادین دیگری را هم در برگیرد. نک: (محمّدی، ۱۳۸۴: ۵). از این میان، برجسته‌ترین عناصر فرهنگ ایرانی، اخلاقیات است. (همو، ۹) اینوسترانزف (۱۹۱۸: ۴۰) معتقد است که حتی آثار اخلاقی یونانی نیز از آثار پهلوی به عربی منتقل شده‌اند و مدت‌ها بعد کتب عربی به عربی ترجمه شدند. به نظر می‌رسد که عرب‌ها از پیوند دو ملت، بیشترین سود را برده‌اند؛ چرا که از رهگذر تعامل با ایرانیان بر گستره‌ی اندیشه و تفکر خویش افزودند. دلیل این ادعا را در مجموعه بزرگی از کتب علمی ایرانی می‌توان مشاهده کرد که توسط مترجمان ایرانی و عرب به زبان عربی برگردانده شد و صنوع دانش و فنون ایرانی در بلاد عربی باعث شد که سده‌های نخستین دوره عباسی، به دوران زرین و طلایی تاریخ ادبیات عرب‌ها شهره گردد. (جاحظ، ۱۹۸۶: ۱۹۴/۳)

کلمان هوار، توانایی و خلاقیت عنصر ایرانی و مهارت آنها در دستیابی به زبان عربی به عنوان زبان دین و دانش، نتیجه‌ی توانایی درونی و معنوی این قوم برای حفظ هویت خویش در درون جامعه اسلامی می‌داند. (هوار، ۱۹۶۶: ۶۳ و ۶۴)

در این دوره مشکل برابری بین موالی و عرب در دامنه‌ای وسیع تحت نام شعوبیه وجود آمد و واضح است که موالی در دانش از اعراب پیشی گرفتند؛ زیرا بیشتر علمای آنها نه فقط در عصر عباسی بلکه از عصر اموی و چه بسا پیش‌تر از آن نیز در زراعت و حرفه‌های مختلف به ویژه سیاست جلوتر بودند و دولت عباسی از نظام ساسانی قدیم، بیشترین بهره را برد، همانگونه که از ترجمه فرهنگ‌های بیگانه سود برده است و بیشتر ادیبان، نویسندگان و شاعران از موالی خصوصاً ایرانیان بودند. کما اینکه ابن مقفع بزرگترین نویسنده‌ی ایرانی روزگار خود بود. (ضیف، بی‌تا: ۹۶)

شاعرانی چون عتایی زبان عربی را به خوبی فرا گرفتند و برخی دیگر واژگان فارسی را در اشعار خود به کار بردند. تا آنجا که به اعتقاد جاحظ ورود واژگان فارسی در اشعار عربی موجب قوت و استحکام شعر می‌گردید. دیوان صالح بن عبدالقدوس شامل هزار مثل از امثال عرب و هزار مثل از امثال ایرانیان است^۱ و می‌بینیم که عتایی به خوبی به فارسی سخن می‌گفته، به سرو رفته و کتاب-های ایرانی را استنساخ کرده است، وقتی از او علت این کار را پرسیدند، گفت: آیا معانی و بلاغت جز در کتابهای ایران یافت می‌شود؟!^۲ (همو، ۱۴۷) ضیف به دنبال این مطلب از تأثیر اندیشه‌های ایرانی در اشعار عتایی سخن می‌گوید. (همانجا) کریستین سن نیز سابقه سیاسی و روح بزرگ منشی ایرانیان را بنیان دولت عباسی می‌داند. (کریستین سن، ۱۳۸۵: ۳۶۸)

تأثیر ترجمه‌ها و ایرانی بر ادب عربی

ترجمه‌ی کتاب‌ها و ادب ایران به زبان عربی چشمه‌ای فیاض بود که در میان اعراب فوران کرد و باعث غنای فکری و فرهنگی آنها شد. ایرانیان نیز با نفوذ سیاسی در خلافت عباسی، توانستند تمدن و فرهنگ غنی خود را به آنان عرضه کنند. هنگشان را تا حد زیادی در میان آنها رواج دهند. در مقابل، عرب‌ها نیز بهره زیادی بردند اما این که باعث شد تا عرب‌ها نیاز به ترجمه پیدا کنند بنا به گفته فاخوری (ص ۵۵۳) اجتماع نژادهای مختلف ایرانیان در بغداد بود که نیاز به ترجمه را محسوس‌تر کرده، بدین خاطر بود که عباسیان ایجاد مراکز نشر فرهنگی و ترجمه آثار فارسی، هندی و یونانی به عربی با یکدیگر رقابت می‌کردند.

طبیعی است که این روابط فرهنگی جدید در فکر و ادب عباسی‌ها و شاعران آنها تأثیر گسترده‌ای گذاشت. (ضیف، بی‌تا: ۱۳۲) این عنایت و اهتمام به این باعث شد تا دانشمندان بسیاری، زبان و ادب عربی را فرا گرفته و کتاب‌های بی‌شماری از فارسی، هندی، یونانی، عبری به عربی ترجمه کنند.

لازم به ذکر است نخستین کتاب‌های لغت عرب هم از خراسان سرچشمه گرفتند و اولین سنگ-پایه تدوین نحو عربی را سیبویه از مردم فارس گذاشت و تدوین آنچه بعدها به نام ادبیات عرب معروف گردید، بیشتر به دست دانشمندان ایرانی انجام گرفت و همین کوشش‌های علمی که اثر آن در سراسر تاریخ اسلام آشکار است باعث گردید که ابن‌خلدون ایرانیان را حمله علم در اسلام بخواند.^۳ محققان نیز به چنین نتیجه‌ای رسیده‌اند، مثلاً گلدزیهر در فصلی از کتاب خود که عنوان آن را عرب و عجم نهاده می‌نویسد: در دولت اسلام نه تنها عناصر غیرعربی در رأس کارهای دولتی جای گرفتند،

بلکه حتی در علوم دینی هم در صف اول قرار داشتند. فون کرومر هم بر این باور است که علوم اسلامی از قبیل قرائت و تفسیر و حدیث و فقه در قرن‌های اول و دوم، اساساً در دست عناصر غیر عربی بود و اعراب تنها کوشش خود را صرف اشعار قدیم خود و تقلید از آنها می‌کردند. (محمدی، ۱۳۷۴: ۴۰-۱۳۹)

صف ابن مقفع را در رأس همه ترجمان برمی‌شمارد و می‌گوید: «و ما در رأس همه این مترجمان ابن مقفع را فراموش نمی‌کنیم که تعدادی از کتابهای تاریخی و سیاسی و ادبی را ترجمه کرد، همانگونه که بخش‌هایی از منطق ارسطو و کتاب کلیله و دمنه را که در اصل هندی هستند و نیز کتابی از مزدک، یکی از بزرگان دین ایرانی را ترجمه کرده و از این طریق بسیاری از تعالیم مجوسی را بدان وارد کرده است. یکی است که کتاب زردشت به نام اوستا در اوائل این عصر ترجمه شد، همان‌طور که کتاب‌های مانی ترجمه شد. همین ترجمه‌ها سبب بالا رفتن موج زندقه شد و ایرانیان بسیاری بودند که ترجمه‌هایی از میراث ایران را به یاد گذاشتند از مهم‌ترین مترجمان این دوره آل نوبخت بودند.» (ضیف، بی‌تا: ۱۳۰)

زندگی‌نامه ابن مقفع

برخی محل تولد او را بصره (بستانی، بی‌تا: ۷)، و گروهی فارس دانسته‌اند (انعام فواک، ۱۴۲۷: ۵). وی در زمان زردشتی‌گری «روزبه بن دازویه المقفع» نام داشت و کنیه‌اش ابوعمرو بود. (بستانی، بی‌تا: ص ۱۳۶ و ۱۳۷) قبل از اسلام آوردنش به زندقه متهم شدند. حلیان بر این زمینه می‌گوید: «یحیی بن زیاد حارثی و حماد راویه و ابن مقفع و الب بن حباب با هم دوستان بودند و همگی متهم به زندقه شدند و نیز گفته شده هیچ کتاب زندقه‌ای نیست، مگر آن که اصل آن را ابن مقفع است.» (نقل از انعام فواک، ۱۴۲۷: ۷)

این نویسنده و مؤلف نامدار ایرانی الاصل عرب‌زبان پس از تشرّف به اسلام به ابو محمد عبدالله بن مقفع شهرت یافت. پدرش را به دستور حجاج بن یوسف به سبب تعدّی به مردم در گرفتن خراج، چندان با چوب زدند که دست‌هایش خشک و بی‌حس شد و از آن پس به مقفع مشهور گردید. برخی نیز مقفع را زنبیل‌یاف دانسته‌اند.

ابن مقفع در کنار والدینش پرورش یافت. روزگار کودکی را در آسایش و فراخی گذراند. زبان و فرهنگ پهلوی را در خانواده‌ی خویش آموخت و پس از مدتی به تمام ویژگی‌های آن آگاه شد. وی در کنار زبان فارسی، با تمدن قدیم ایران آشنا گشت. پدرش او را از خردسالی به بصره برد،

سپس در آنجا که در آن زمان محل اجتماع عالمان و ادیبان و جایگاه راویان و شاعران و نویسندگان بود، اصول فصاحت و فنون بلاغت را آموخت. با بادیه نشینانی که به بصره می‌آمدند رفت و آمد کرد. زبان و شعر عربی را از آنان آموخت. با ادیبان و شاعرانی که در «مرید» بودند، نشست و برخاست کرد تا زبانش فصیح و معانی‌اش دلنشین گشت. همچنین از طریق ارتباط با «آل‌اهتم» که اهل فصاحت و بلاغت بودند، زبان خویش را قوت بخشید. و از سخنورانی چون ابوالجاموس و ابوالغول زبان عربی را آموخت. دین رتیب فرهنگی آمیخته از دو فرهنگ فارسی و عربی در شکل‌گیری فرهنگ او مؤثر واقع شد. او را قادر ساخت که هم در فارسی و هم در عربی شکوفا گردد، به حدی که از هم عصرانش کسی به او نرسید. (غفرانی، بی‌تا: ۶۵) دانش و هوش سرشار او سبب شد که در دربار بنی‌امیه به کار دیوانی بپردازد، پس از پیروزی عباسیان در خدمت دولت بنی‌عباس درآمد، تعلیم فرزندان خلفای عباسی را برعهده گرفت و سرانجام دبیر سلیمان، عموی منصور شد. در سال ۱۴۲ به سبب خشم منصور به شکل فاسق محاکم شد. (ابن خلکان، بی‌تا: ۱۵۱/۲؛ آذرنوش، ۱۳۸۵؛ ابن مقفع؛ انزلی نژاد، ۱۳۸۴، ابن مقفع)

چون پدرش عامل خراج امویان بود، وی از همان کار پدر را پیشه ساخت و در دربار مشغول کار دیوانی شد. عبدالحمید کاتب از دوستان و همکاران او بود (بروکلمان، بی‌تا: ۹۲) و نفوذ بسیاری در دستگاه حکومت اموی داشت، از این رو وسایل ترقی و پیشرفت ابن مقفع را در دستگاه حکومت فراهم آورد و از این پس است که ابن مقفع، دبیر یزید بن معاویه بن حاکم مروان بن محمد اموی در عراق و بعد از او دبیر پسرش داوود بن یزید گردید. داوود در سال ۱۲۰ یعنی آغاز حکومت عباسی، والی عراق بود و ابن مقفع نزد عیسی بن علی رفته و به دست او مسلمان شد. در این زمان عیسی بن علی، والی کرمان شد (۱۳۶-۱۳۲ هـ) ابن مقفع منشی و نویسنده‌ی او شد. در این زمان هم با کمال لیاقت انجام وظیفه کرده، روز به روز تقرّب او بیشتر و اعتماد عم منصور، والی کرمان، بدو بیشتر شد تا حدی که از محارم او گردید. ابن مقفع پس از آن که به خدمت دولت عباسی در آمد، دین اسلام را رها کرد و مسلمان شد. (فاخوری، ۱۳۷۷: ۴۳۷) اما مسلمانی او دیری نپایید و به دستور ابوجعفر منصور و به دست سفیان بن معاویه بن یزید بن مهلب، والی بصره کشته شد. (فروخ، ۱۹۹۷: ۵۲)

علت کشته شدن ابن مقفع

سفیان والی بصره به دستور خلیفه، منصور، اقدام به کشتن ابن مقفع کرد. در خصوص علت قتل وی آمده است: عبدا... بن علی عموی منصور به واسطه‌ی اقدام خلافی که از وی سرزده بود، به ابن مقفع

متوسل شد، تا امان‌نامه‌ای به منصور خلیفه‌ی عباسی بنویسد و جان او را نجات دهد. اما ابن مقفع در این نامه تندروی کرد و جملات توهین‌آمیزی به خلیفه نوشت. خلیفه نیز دستور قتل وی را صادر کرد. مدائنی نیز روایت قتل ابن مقفع را در تاریخ خود نقل کرده است. (نقل از انعام فواک، ۱۴۲۷: ۹-۱۰) برخی هواداران دولت عباسی برای تبرئه حکومت عباسی، ابن مقفع را متهم به زندقه کرده‌اند. البته طه حسین علت قتل او را نه زندقه دانسته و نه داستان نگارش زینهارنامه، بلکه علت آن را رساله‌ی صحابه‌الرساله دانسته است که خطاب به منصور نوشته شده، و تقریباً برنامه‌ی یک انقلاب است که بر اساس آن، همه یا سلیفه باید مقام‌های بزرگ فرماندهی را به طبقه اشراف عرب واگذارد و دبیران و پرده‌داران را مقام‌های اداری و سران را به حساب عموها و عموزادگان خلیفه، باید بالاترین مقام‌ها را اشغال کنند. این رساله در توانست خلیفه را سخت نگران کند. نک: (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۶۵)

محیط سیاسی و اجتماعی عصر ابن مقفع

ابن مقفع، در دو دوره‌ی متمم‌یست که هر دو در شکل‌گیری شخصیت او تأثیر داشته‌اند:

- ۱- دولت اموی: بیشترین مدت عمر ابن مقفع را در این دوره سپری نموده و به گفته‌ی فاخوری، از ویژگی‌های مهم این دوره، توجه تام به سبک و فرهنگ آنها بوده است. (فاخوری، ۱۳۷۷: ۲۱۱)
- ۲- دولت عباسی: در دولت عباسی که از سال ۶۶۱ هجری آغاز گردید، برخلاف دولت بنی‌امیه، ارتباط اعراب با امت‌های دیگر افزایش یافت و اعراب، بسیاری از امور را از ملت‌های دیگر اقتباس کردند و هم‌چنین از طریق اختلاط خونی و نژادی با غیراعراب، جوامعی پدید آمدند که شکل تازه‌ای به خود گرفت. زندگی اجتماعی در خوراک و پوشاک و آداب معاشرت دگرگون شد و سلی شکل گرفت که بچه‌های عرب، عموهای عرب و دایی‌های فارس، رومی یا ترک داشتند. در حالی که اعراب در زمان اموی، عرب خالص بودند. (فروخ، ۱۹۹۷: ۳۷) همانطور که گفته شد بنی‌عباس در شکل‌گیری حکومت خود بیش از هر چیز از ایرانیان کمک گرفته بودند، از این رو عجیب بود که سیاست‌های مهم حکومت را به ایرانیان سپردند و این دولت از هر نظر دولتی فارسی بود. این نفوذ تا آنجا بود که جاحظ در نوشته‌های خود چنین یادآور می‌شود که: «دولت عباسیان، دولتی غیرعربی و خراسانی بود و دولت امویان دولتی عربی و بیابانی». (جاحظ، ۱۹۸۶: ۲۰۶/۳)

محیط ادبی و فرهنگی عصر ابن مقفع

در دوره‌ی اموی به دلیل تعصب شدید و نژادپرستی حاکم، شعر و نثر از شکل سابق خود خارج نشد. شعر اندکی از بادیه فاصله گرفت و به شهرها رسید؛ ولی همچنان در خدمت مقاصد دینی و قبیله‌ای

بود و تا حدودی هم در خدمت اصحاب لهر و لعب قرار گرفت. محورهای مهم فکری در این دوره، بیانگر اختلافات دینی و مذهبی و تقسیم سرزمین اسلامی، به ملت‌ها و گروه‌های مختلف است. (فاخوری، ۱۳۷۷: ۲۱۸)

در دوره عباسی نظم و نثر عربی به مرحله‌ی جدیدی وارد شد که از آن به انقلاب ادبی تعبیر می‌کنند. تغییرات عظیمی که در اوضاع اجتماعی و فرهنگی کشور روی داد، احساسات و افکار توده‌ی مردم را مگرگون ساخت و در نظم و نثر عربی تأثیر فراوانی گذاشت. نثر ادبی در اثر تأثیر نثر پهلوی و ظاهر نویسندگانی چون عبدالحمید کاتب و ابن مقفع رو به کمال نهاد.

نکته‌ی قابل توجه آن که تحولی که در این دوره در نثر عربی دیده می‌شود، بی‌سابقه بود و آن تنوع در ادب و تحول در مضامین بود و مؤلفین کتاب‌های ادبی هم بیشتر، ایرانیان یا کسانی بودند که با آثار فرهنگی ایران ارتباط داشته و کمتر مؤلف عربی را می‌توان یافت که دست به تألیف زده و از منابع ایرانی متأثر نشده باشد. بی‌شک این پهلوه‌های ادبی این عصر، ترجمه است که ابتدا لغت به لغت و ناقص بود ولی رفته رفته مذهب و اساس و سبک (عظیمی، ۱۳۵۵: ۵۲)

در این میان، ایرانیان، استقبالی بی‌ظن بر زبان عربی کردند، آنها به یادگیری این زبان پرداختند تا به خوبی آن را آموخته و راهی برای بیان افکار و احساساتشان قرار دهند. از جمله کسانی که در این زبان به خوبی مهارت یافتند و به نوشتن روی آوردند عبدالله بن مقفع بود. (ضیف، ۱۱۱۹: ۹۰)

شخصیت و ویژگی‌های اخلاقی ابن مقفع

ابن مقفع یکی از مشهورترین چهره‌های فرهنگی در تاریخ اسلام، به فرهنگ جهان است. بی‌گمان شخصیت اجتماعی - اخلاقی او بیش از هر چیز، مسیر فرهنگی را برای او را ترسیم کرده است. خردمندی، هوش بسیار، روح شفاف آینه‌گون، انسان‌دوستی، اخلاق، کاردانی، خوش‌زبانی و زیبارویی همه در زندگی کاملاً مرفه او جمع آمده بود. برازندگی اخلاقی، و وقار و احتشام عباراتش چنان است که محقق مسلمان به دشواری می‌تواند وی را از دین خویش خارج بداند. این همه تهی بودن آثار او از دفاع مستقیم از اسلام و شریعت، شوخ‌چشمی‌های گاه به گاه او و به خصوص همنشینی با متهمان به زندقه، باعث می‌شود که گروهی دیگر به زندقه او حکم کنند. (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۶۶) او با وجود اتهام به زندقه، دارای شرافت و وقار بود، خود را از پستی‌ها دور می‌داشت و هوی و هوس را بر عقل خویش حاکم نمی‌کرد. داستان‌های روایت شده از او حاکی از جوانمردی، کرامت، فضل، ادب، دوستی و برادری و هوش اوست. ابن مقفع، فرهنگ‌های عربی، اسلامی، فارسی، هندی و

یونانی را با اخلاق شخصی خود در هم آمیخت و از زبان خویش بهترین‌های هر فرهنگی را به زبان عربی سرازیر کرد. (ضیف، ۱۱۱۹: ۵۱۰ و ۵۱۱) در وجود او انسان‌دوستی در قالب مکتبی نظام‌یافته، جلوه می‌کند، آن‌چنانکه پنداری خواسته است، خلأ دینی درون خود را با این ویژگی پر کند. رفتار او- تا آنجا که منابع به ما نشان می‌دهند- دقیقاً همان است که در آثارش می‌توان یافت. آنچه در الادب الکبیر و الادب الصغیر، در باب انسان کامل آمده، بر خود او منطبق است: «مرا دوستی... بود که از مردمی برتر و گرمی‌تر داشتمی. چون آنچه در وی دیدم، در کس نیافتم... بدان که هرگز در بند شکم بودم پس چیزی که نیافتی، نخواستی و اگر یافتی، گزاف نکردی. هیچ‌گاه فرمان شهوت خود نمی‌برد، چه امن و چه ترسیده‌آلوده نداشتی و آب و آرم خود نریختی. همیشه لجام زبان در دست داشت... تا داوری داد و گاهی پایدار نیافتی، داوری نخواستی و تا درمان نزد کسی نجستی، درد دل نمودی... از کسی که از اندرز دریغ نمی‌داشت، بیشتر خاموش بود و اگر گفتی، گوی بیشی بردی...» (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۱۳۸). علامه محیط سختی که او را احاطه کرده بود به تزکیه‌ی نفس و آراستگی‌های اخلاقی اهمیت می‌داد و می‌نوشت: «و سببش او را تشویق به کسب خصال نیک، پیروی از خوبی‌های مردم و دوری از مکان‌های بد و بدی که از اصمعی نقل شده که از ابن‌مقفع پرسیدند: «من أدبک؟» فقال: «نفسی، اذا رأيت من غيري حسنة و ان رأيت قبيحة أبتة». (غفرانی، بی‌تا: ۱۱۷): چه کسی تو را ادب کرد؟ گفت: خودم، اگر خوب از کسی می‌دیدم از آن پیروی می‌کردم و اگر زشتی می‌دیدم از آن دوری می‌کردم. ابن‌مقفع در کنار این شخصیت والا در بردارنده‌ی اعتقادات دینی و سیاسی و ایرانی نیز بوده است که به شرح و بیان آنها می‌پردازیم.

الف) اعتقادات دینی ابن‌مقفع

تربیت ابن‌مقفع در میان خانواده‌اش به آیین زرتشتی بود. (کردعلی، ۱۳۷۰: ۵۷) چنان‌که پیش از این زرتشت گذراند و فقط چند سال قبل از کشته شدنش مسلمان شد (امین، بی‌تا: ۹۶)، و پیش از این زرتشت از دنیا رفت (بستانی، بی‌تا: ۱۱۳) برخی اسلام آوردن او را از روی مصلحت می‌دانند (زیات، بی‌تا: ۲۱۲) به نظر می‌رسد که اتهام زندقه به او بی‌جا نباشد. (فاخوری، ۱۹۸۷: ۴۳۸) برخی نیز علت قتل او را گرایش به زندقه، معارضه با قرآن و ترجمه کتب زرتشتیان می‌دانند (بستانی، بی‌تا: ۱۱۴) از عجایب اینکه آثار فرهنگ اسلامی چون آیات قرآنی، احادیث معصومین و حتی اشعار عرب در آثار او دیده نمی‌شود (عبود، ۱۹۶۰: ۲۱۳) برخی نیز او را معارض قرآن و از ملاحده و مشرکین برشمرده‌اند (مستوفی، ۱۳۳۹: ۶۸۷) اقدام ابن‌مقفع برای ترجمه کتاب‌های مانویه، دیسانیه، مرقونیه و کتاب مزدک

از پهلوی به عربی و نیز وجود کتابی به نام «الرد علی الزندیق اللعین ابن مقفع» از قرآینی است که صاحب کلیلہ را در آماج اتهام به زندقه قرار می‌دهد. (غفرانی، ۱۹۶۵: ۸۴ الی ۸۸) برخی دیگر از محققان، اتهام ابن مقفع را به معارضه با قرآن، اتهامی باطل دانسته و گفته‌اند که ادبای دیگری چون متنبی و معری نیز در معرض این اتهام قرار گرفته‌اند. نک: (علبی، ۲۰۰۲: ۹۷)

ابن مقفع در هیچ جا نامی از پیامبر، قرآن و روایات نبرده و حتی اشاره‌ای به اشعار عربی ندارد. او سخت، بی‌رحم و دانش گذشتگان را ستایش می‌کند، بی‌آنکه معلوم کند، این گذشتگان چه کسانی هستند.

حتی دین را به بی‌مهری الهی به بشر می‌داند: «الدینُ أفضلُ المواهبِ الّتی وصلتْ منَ اللهِ إلی خلقِهِ، وأَعَدَّهَا مَنَّةً». (ابن مقفع، ۱۴۰۷: ۳۳) ولی هیچ‌گاه مشخص نمی‌کند که منظور او از دین، ایمان، مؤمن یا نبوی است؟ چرا که معتقد است ایمان به هر چیز اگر جادو باشد، بهتر است از ایمان و امید نداشتن به ملامت المؤمن بشیء من الأشياء، وإن کان سحرًا، خیرٌ ممّن لا یؤمنُ بشیء ولا یرجو معادًا. (همو، ۴۰)

به گمان ما، برخلاف اعتقاد برخی صاحب نظران از جمله بیرونی که ابن مقفع را متهم به گرایش به مانویت می‌کند، تشکیکات موجود در باب دوری و گریز حکیم درباره انتخاب یک دین، سخت با گرایش به مانویت در تضاد است؛ از دیگر سو چنانکه از آثار ابن مقفع برمی‌آید سراسر پندهای او مربوط به خداشناسی، قیامت، مکافات عمل، دوری از افراد بی‌ایمان، ترجیح آخرت به دنیا و... است که اصول مشترک همه ادیان است و مباحث مربوط به وسوسه‌های شیطان و راه‌های مبارزه با آن، توجه به آخرت، ترجیح آخرت به دنیا، مبارزه با نفس و اشاره به دهها اصل اخلاقی، این کتاب را به گونه‌ای اسلامی و دینی نشان می‌دهد که به سختی می‌توان آن را از آثار اسلامی و ایرانی تمیز داد. برخی فقرات این کتاب نه تنها شباهت به کتب دینی دارد که نقل مستقیم سخنان دینداران است، وجود عبارت- های حکیمانه‌ی بسیار شبیه به سخنان علی (ع) موجب جاودانگی سخنان او شده است. برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۷: ۵۶) شاید علت گرایش ابن اندیشمند ایرانی به اصول مشترک ادیان و تردید در انتخاب یک دین، هرج و مرج فکری و فلسفی‌ای باشد که در روزگار او، دامن جامعه اسلامی را فرا گرفته بود. او مفاهیم ایرانی، هندی و یونانی خود را با درونمایه‌های اسلامی آورده تا با فرهنگ و زبان توده‌ی مردم سازگار باشد. از این رو، بنا به گفته‌ی عبدالجلیل وی زبان قهرمانان خود

را رنگ اسلامی زده است و بسیاری از جوانب اندیشه و زندگی اجتماعی و مادی را که در کلیله و دمنه آشکار است، با زمان خود منطبق کرده است. (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۶۹)

ب) اندیشه‌های ایرانی ابن مقفع

ابن مقفع اندیشمندی است ایرانی که به زبان عربی می‌نویسد و بی‌شک رنگ، فکر و فرهنگ ایرانی در آثارش نمایان است. محققان برآنند که ابن مقفع گرایش شدید ایرانی‌گری داشته است و هدف او زنده کردن مذهب خود از طریق نشر آثار و سیاست و تاریخ آنها بوده است (فاخوری، ۱۹۸۷: ۴۳۹).

عنا الحوری نیز معتقد است که ابن مقفع، گرایش شدیدی به قوم خود (پارسیان) دارد و قصدش زنده کردن مذهب و آداب، فرهنگ، تاریخ و سیاست قوم پارسی است: ابن مقفع به کمبودهای اجتماعی روزگار خویش آگاه است از این رو سعی دارد از طریق اجرای قوانین و نظام‌های درست ایرانی، این کمبودها را اصلاح نماید. (فاخوری، ۱۳۷۷: ۴۳۸)

یاقوت (۱۴۰۰: ۱۱۲/۹) از «عقلی بن سعد فراهیدی» نقل کرده است که درباره ابن مقفع گفته است: «علم او بسیار و عقلش کم است» و برای تفسیر و تبیین کم عقلی ابن مقفع، می‌گوید: «از نشانه‌های کم عقلی او آه سردی است که با دیدن آن که از سینه بیرون آید و در حسرت آن بیت «أحوص» یا بیت عاتکه... را به زبان آورد. توصیف «ابوبکر أصم» درباره کثرت دانش ابن مقفع با عبارت قرآنی «کمثل الحمار يحمل أسفارا» (جاحظ، ۱۳۴۴: ۴۴) طعنی است به اطلاعات و دانش گسترده ایرانی «ابن مقفع» و این جمله که از خود او نقل شده «کلمات بر سینه‌ام هجوم می‌آورد و من از میان آنها برمی‌گزینم» (ابوحیان، ۱۹۳۹: ۶۵/۱) نشانه انبوه معلومات و آگاهی او از فرهنگ ایرانی است.

ادب و دانش ابن مقفع

الف) آثار و ترجمه‌های ابن مقفع

ابن مقفع، عمر درازی نکرد و به احتمال قوی در زمان مرگ ۳۶ سال داشت و مکتب کتابفروشی برای بروز نبوغ خود نیافت و در عین حال آثار و تألیفاتی بس مفید از خود به یادگار گذارد. با این که بیشتر آنها ترجمه از کتاب‌های پهلوی است، نموداری از فکر عمیق و عقل کامل وی می‌باشد. آثار او به شرح زیر در مقاله‌ی عباس زریاب در دائرة المعارف بزرگ اسلامی آمده است:

۱. کلیله و دمنه.

۲. الأدب الکبیر.

۳. الادب الصغیر.

۴. الیتمة فی الرسائل.

۵. رسالة الصحابة.

۶. المنطق^۵.

۷. التاج فی سيرة انوشروان.

۸. آیین نامه.

۹. کتاب مردک یا مردک.

۱۰. الادب راجیز للولد الصغیر.

۱۱. نامه‌ی تنبیه به کاتبان.

۱۲. خدای نامه فی السیاسة (زریاب، ۱۳۸۵: ۶۷۲ تا ۶۷۹)

ابن مقفع چهار کتاب دیگر به عربی به شرح زیر ترجمه کرده است: «جوامع کلیله و دمنه»، «یتیمه السلطان» و ترجمه‌هایی بر کتاب «مانی»، «ابن دیصان» و «مریقون» نک: (محمدی، ۱۹۶۵: ص ۱۹۴) و (صفا، ۱۳۳۱: ۱۹۵). ابن ندیم (بی تا: ۱) از کتابی به نام «الرسوم» و مسعودی از کتابی به نام «سکسیران» نام برده‌اند که ابن مقفع آنها را پهلوی به عربی ترجمه کرده؛ ولی امروز در دسترس نیستند (نقل از تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۶۹)، «حکیم ابن مکی»، «توزیع الدنيا و ربع الدنيا»، «مرثیه برای یحیی بن زیاد الحارثی» نیز از کتب منسوب به ابن مقفع است. بروکلمان، بی تا: ۹۱ الی ۱۰۱) همچنین اشعاری در کتاب حماسه از او نقل شده است (انعام فواکد، ۱۳۲۷: ۱)، آثار متفرقه‌ی دیگری هم دارد که مهمترین آنها رسائل مختصری در مورد تهنیت و تعزیت است. دانش پژوه نیز با بررسی نسخه‌های منطق ابن مقفع می گوید: «سه کتاب ایساغوجی، کلیات خمس لفریدالدین اطمینور یاس، انالوطیقا» همگی ترجمه ابن مقفع هستند. (دانش پژوه، ۱۳۵۷: ۷۴)

پاکتچی (۱۳۸۵: ۶۸۰) به نقل از بلت، شهرت ابن مقفع را در تاریخی می‌داند که برای بطریقان اسکندریه تالیف کرده است به طوری که تاریخ او برای بطریقان اسکندریه، به عنوان تاریخ رسمی کلیسای قبطی یعقوبی پذیرفته شده و دیگر آثار او در مورد اعتقادات و آداب کلیسایی تأثیر قابل ملاحظه‌ای در فرهنگ مسیحی مصر و حتی سرزمین‌های مجاور گذارده است. چنانکه شخصیت‌های سرشناس قبطی دوره‌های بعد، چون ابواسحاق، ابن عسال و ابوالبرکات، این دسته آثار او را مورد توجه

قرار داده‌اند. ابوالبرکات نیز در فهرستی که از آثار ابن مقفع نشان داده، ۲۶ اثر از او را بر شمرده است.

برای اطلاع بیشتر، نک: (همو، ۶۸۲)

این حجم عظیم و گسترده از ترجمه‌ها و تألیفات او، نشان می‌دهد که مترجمی پرکار و ناقلی بزرگ برای فرهنگ و اندیشه ایرانی است.

ب) ارزش کار ابن مقفع در ترجمه آثار ایرانی

عبدالله بن مقفع از بزرگترین دانشمندان ایرانی، به سبب آشنایی کاملی که از تمدن و فرهنگ ایرانی و زبان عربی، فارسی داشت، توانست با ترجمه آثار ایرانی، چهره‌ای اساطیری از خود برجای گذارد و بنا به گفته کستینسون (۱۳۵۵: ۳۸) «آوازه نامش، رفته رفته نام سایر مترجمان را تحت الشعاع قرار داد». که حتی با گذشت زمان، آثارش در خور توجه ادیبان و عالمان بوده تا منبع ارزشمندی برای آشنایی با فرهنگ و ادب ایران شود. هانری ماسه معتقد است: بدون شک عبدالله بن مقفع موجد حقیقی نثر عرب می‌باشد. وی نه تنها ترجمه کتاب‌های قدیم پهلوی، بلکه با رساله‌های اخلاقی که مستقیماً از مجموعه پندهای ساسانی گرفته شده بود، موجب ارتقاء این زبان گردید. (صفاری، ۱۳۷۵: ۲۳)

اما کسانی چون طه حسین، عبدالوهاب فرام و حتی به نقد ترجمه‌های ابن مقفع پرداخته‌اند و ترجمه‌هایش را دارای ضعف و تکلف دانسته‌اند، در برابر این منتقدان، شوقی ضیف با این نظرات موافق نیست و همه را اینگونه رد می‌کند:

اولاً آثار ابن مقفع پیش از آنکه به چاپ برسند، بیش از هزار سال پس به دست گشته و دچار تحریف و تغییر شده است.

ثانیاً ابن مقفع از کودکی نزد آل‌اهتم عربی آموخته، شعر سروده و بیامی کرده است به خصوص که ابن‌الندیم او را یکی از ده تن کاتب طراز اول عباسی به شمار آورده و رجاء طاهر وی را ستوده است. (نقل از آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۷۰)

اقوال ادیبان درباره نثر ابن مقفع

ابو حیان توحیدی (۱۴۲۴: ۷۰) در الامتاع و الموائس از او یاد کرده و در یکجا گفته است: «اروی کلاماً لابن المقفع و هو اصیل فی الفرس عریق فی العجم مفضل بین اهل الفضل و هو صاحب الیتمه القائل ترک اصحاب الرسائل بعد هذا الكتاب فی ضحاح من الکلام». نک: (دانش پژوه، ۱۳۵۷: ۶۶). از ابن مقفع سخنانی نقل می‌کنم، او در میان ایرانیان اصیل و در میان غیرعرب ریشه‌دار و در میان اهل

فضل، برجسته است او صاحب یتیمه است که گفته است پس از این کتاب، صاحبان رساله را در ضعف و ناتوانی قرار دادم.

ذبیح اله صفا (۱۳۷۱: ۱۲۱) او را از بزرگترین نویسندگان می‌داند که به نقل کتابهای ادبی، تاریخی، قصصی، داستانهای ملی ایران و حکم و امثال و اخلاق و... به زبان عربی پرداخته است. و در جایی دیگر او را استاد مسلم زبانهای مختلف فارسی باستان (پهلوی) و عربی معرفی کرده است. (همو، ۵۸) مؤلف تاریخ الحکماء می‌گوید: «اولین کس از دانشمندان اسلامی که به ترجمه‌ی آثار منطقی برای زمین حلیقه‌ی عباسی، ابوجعفر منصور اقدام کرده، ابن مقفع بوده است، و کتابهای آنالوطیقا و قاطیغوریاس را به زبان آسان و به عربی ترجمه کرده است». (قفطی، ۱۳۱۷: ۵۹ و ۶۰)

و از پژوهشگران ناصر باصول شاکد تألیفات ابن مقفع را سرشار از اصالت و تازگی اندیشه دانسته است. (نقل از کریمی رجبی، ۱۳۸۶: ۱۱۲) و بنا به گفته عبدالجلیل: ابن مقفع موفق شد نثری ساده و استوار بیافریند و ترکیبات فصیح و سلیقه‌ای را با چنان استادی به کار برد که کمتر لغزشی در آن راه یابد. در آثار او، زبان عربی، هنر و کف آلود است؛ اما چنان جریان می‌یابد که پنداری جویباری است که از کوهستان روان گردد. آننان شفاف است که گویی عمق آب را هم می‌توان لمس کرد. (نقل از آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۶۹) عققان نیز او را مؤسس نثر عربی به شمار آورده اند. (علبی، ۲۰۰۲: ۹۷) بستانی (۱۹۵۱: ۱۵۷) می‌گوید: «در رشته‌های ابن مقفع شیوه بدیع او آشکار شد، شیوه‌ای که نثر عربی را به بالاترین درجه هنر و کمال رسانید. ویت نیز در این باره می‌گوید: «با ظهور ابن مقفع باید قدم نثری را مبارک گوئیم که در جامه‌ای بی‌پایه و واژه‌های معمول روزانه، توانست در کنار شعر عرب نشیند. این زبان با همه سادگی و بی‌تکلفی به موفقیتی به کمال بود. به برکت ابن مقفع، دیگر لازم نیامد که جهان عرب دیر زمانی تأمل کند و غافل بیگانه آن را غنی سازند». (نقل از آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۶۸)

فاخوری (۱۹۷۸: ۴۷۰) او را بهترین الگو و مثال برای یک فرهنگ گسترده به پیشه‌ای روشن و اسلوبی متین و عالی در زبان عربی معرفی کرده است. بی‌سبب نیست که کتاب‌های «کلیله» و «الادب-الصغیر و الکبیر» به منزله‌ی الگویی عالی و فنی در نثر عربی، برای تدریس در دبیرستانهای لبنان انتخاب شده‌اند. (سامرای، ۱۴۰۴: ۶)، برخی آن را پس از قرآن نامه‌ای بی‌عیب برشمرده‌اند. (بهرز، ۱۳۴۰: ۱۱۰) سیوطی از قول اصمعی می‌گوید: «من آداب ابن مقفع را خواندم، در هیچ جای آن لغزشی ندیدم، مگر آنجا که بر سر «بعض و کل» حرف تعریف آورده باشد». (نقل از آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۶۹) آذرنوش

هم او را شهسوار نثر عربی می‌داند که کمتر محققى است که هنگام سخن گفتن از او، بتواند شیفتگی و شگفتی خود را پنهان کند. (همو، ۶۶۸)

ثعالبی در ثمارالقلوب، (۱۹۶۵: ۱۹۹) تیمه ابن مقفع را در شمار ضرب المثلها آورده و می‌گوید: «یضرب به المثل لبلاغتها و براعة تشبیها و هی رساله فی نهایة الحسن». برخی صاحب‌نظران او را قافله سالار نویسندگان عرب دانسته‌اند که از اسلوب فارسی و عربی شیوه‌ای نوین به وجود آورد که شناخته شد و به مرثله و اسامه‌ای در اختیار دیگران قرار گرفت. (زیات، بی تا: ۲۱۴) و بنا به گفته آذرنوش (۱۳۸۵: ۶۷) ابن مقفع این همه آداب‌دانی را با نکته‌دانی و لطیفه‌گویی آمیخته بود. داستان بسیار مشهور نان و نمک، در حفظ او چنان جلب کرده که آن را هم در البخلا و هم در البیان و التبین آورده است: کسی او را به «نان و نمکی» مهمان کرد. ابن مقفع هنگام طعام دید که مهماندار چیزی جز آن نان و نمک بر خوان نهاده. سپس چون درویشی به طلب خوراک آمد، صاحبخانه او را به شکستن ساقهای پا تهدید کرد. ابن مقفع عریضه‌نویس اندرز داد که برود زیرا این صاحبخانه هر چه گوید همان کند.

اسلوب ابن مقفع

نخستین پدیده‌ای که در نثر ابن مقفع جلوه می‌کند، سازمان منطقی اسلوب است. موضوع به شکلی طبیعی بخش‌بندی می‌شود، گسترش می‌یابد به نتیجه‌ای عقلی ختم می‌گردد. دیگر در آن قافیه و سجعی نیست که الفاظی تنها از نظر آهنگ دل‌نشین به دنبال آورد. لفظ، جامه‌ای است که بر قامت معنی دوخته شده و به بیش از آن چه ابن مقفع آموخته، باز است. اما کاستن از آن، مفهوم عبارات را زیان می‌رساند. تفاوت عمده‌ی او با عبدالحمید شاید در همین امر باشد. عبدالحمید هنوز در بند قافیه‌سازی و هم‌نوا سازی پاره‌های عبارت گرفتار است و با هم‌نوا سازی که در کنار گسترش عبارات و بیان روشن مفاهیم می‌کند، باز واژه‌ها، جابه‌جا، او را به دنبال خرد می‌کشاند. ابن مقفع به کلی از این بند جسته است. معنا، اصل است و لفظ فرع آن. موضوع، هدف است و کلامه ابزار. در وجود او، آثار فرهنگ‌های یونانی و هندی به دانش ایرانی در آمیخته و از یک سر او را خردمندی ساخته که به اصلاح سیاست دولت و اخلاق عامه مردم می‌پردازد و از سوی دیگر هنرمندی گردانیده که کلیله و دمنه را ترجمه و تألیف می‌کند. خردگرایی و لاجرم التزام شدید به معنی و تمایل تمام به توضیح و تبیین آن، دیگر مجال لفظ پردازی برای او باقی نمی‌گذارد. (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۶۸)

فاخوری نوشته است: «ابن مقفع اسلوب خویش را از ترکیب اسلوب عربی و فارسی پدید آورده است. او قبل از هر چیز تسلیم عقل و تفکر خویش است و از آن برای بیان مفاهیمش بهره می‌برد. و از

این جهت نیازی به استفاده از صنایع لفظی ندارد مگر جایی که ضرورت داشته باشد. ابن مقفع زیبایی معنوی را مقدم بر زیبایی ظاهری می‌داند و بر خلاف عبدالحمید، کمتر از سجع و ترادف و... استفاده می‌کند». (فاخوری، ۱۳۸۰: ۴۶۶)

اما در مورد شیوه وی در ترجمه «کلیله و دمنه» گفته‌اند: «اسلوب مبتکر هنرمندی است که علاوه بر دقت در ترجمه و رعایت تطابق الفاظ با معانی، آنگونه که بلاغت اقتضا کند از ذوقی سرشار و ابتکاری نظیر خوردار است و تا به امروز ترجمه او به عنوان عالیترین نمونه‌ی نشر عربی عصر عباسی در درس تدریس می‌شود، و خلاصه آنکه ترجمه‌ی ابن مقفع از ترادفات و حشو و اضافات به دور است و در عین سادگی بی تکلفی از احکام و اتقانی برخوردار است که تقلید آن برای هر نویسنده‌ای میسر می‌باشد. در ک نکات دقیق و خصائص فنی آن جز برای خواص و ارباب فضل امکان پذیر نیست، به همین سبب اسلوب وی را «سهل ممتنع» خوانده‌اند». (غفرانی، ۱۳۳۶: ۴۶)

فصاحت و بلاغت ابن مقفع

ابن ندیم در کتاب مشهور خود فهرستی به هنگام برشمردن کسانی که به بلاغت شهرت داشتند می‌نویسد: «بلغاء الناس عشرة...» و در ادامه می‌آورد: «ابن مقفع آغاز می‌کند و در مورد او می‌نویسد: «ابن مقفع در فصاحت و بلاغت سرآمد بود و کمال شاعری توانا و از مترجمان زبان فارسی به عربی بود که دامنه‌ی اطلاعاتش در هر دو زبان گستر بود». (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۱۳۲-۱۴۰) شوقی ضیف این سخن ابن ندیم را تأیید می‌کند و می‌گوید: «او فصیح و بلاغی و شیر است و در مقام او همین بس که صاحب الفهرست او را یکی از ده نفری دانسته است که سرآمد این زبان و کاتبان عصر عباسی بوده‌اند». (ضیف، ۱۹۶۰: ۸۴) جلال الدین سیوطی از محمد بن سلام الجعفی نقل می‌کند که از مشایخ خود شنیدم که می‌گفتند در عرب بعد از صحابه از خلیل بن احمد و در عجم ابن مقفع کسی باهوش‌تر و جامع‌تر نبود. (سیوطی، نقل از رسولی، ۱۳۸۷: ۱۲۲) حسن زیات نیز او را پیشوای بلندگان طراز اول می‌داند. (زیات، ۲۰۰۵: ۱۶۴)

ابن مقفع در جایی از اثر معروفش، الادب الصغیر گفته است: «سخن آنگاه که در قالب «مثل» افاده گردد گفته را روشن‌تر و معنا را گویاتر می‌کند و خود گوش‌نوازتر و نسبت به شاخه‌های گونه‌گون سخن گسترده دامن‌تر است. و ابوالعیناء در مورد ادب او گفته است: «کلام ابن‌المقفع صریح، و لسانه فصیح و طبعه صحیح. کأن کلامه لؤلؤ منشور، أو وشی منشور، أو ارض مطبور». (توحیدی، ۱۴۰۸: ۱۴۰۸)

۵۴/۸): سخن ابن مقفع روشن و زبانش فصیح و طبعش درست است. کلامش گویی مرواریدی پراکنده یا لباسی رنگین یا زمینی باران خورده است.

شیوایی و فصاحت نوشته‌های او بر بسیاری از متون عربی و فارسی طنین انداخته و ظرافت و سخن‌دانی او انتظار بسیاری از بزرگان علم و دانش را به خود خیره ساخته است، به گونه‌ای که تعداد کثیری از نویسندگان از سبک او تقلید کرده و شیوه‌ی او را سرمشق قرار داده‌اند. «چیزی که سبب شد تا کینه جوئی، او را مورد اتهام قرار دهند». (غفرانی، بی‌تا: ۸۰)

زیبایی بلاغت دست‌نوشته‌های او به حدی بوده که اعجاب ادیبی بزرگ چون جاحظ را برانگیخته است. جاحظ نقلی از اسحاق بن قوه‌ی می‌گوید: «هیچ کس به مانند ابن مقفع بلاغت را تفسیر نکرده، آنکه که او رسیدند بلاغت چیست؟ گفت: بلاغت اسمی جامع برای معانی است که به صورتهای زیادی کار می‌برد. در جمله سکوت، شنیدن، اشاره و...» نک: (جاحظ، ۲۰۰۰: ۱۱۴/۱)

ابن مقفع عربی را نیک آموخته به و همه‌ی زیبایی‌ها و دشواری‌ها و واژگان سخت، آن را خواه از بدویان بنی‌هلال یا از دوستان زبان‌دان خود آموخته کرده بود. از این رو، گویی بی‌آنکه ذهن و طبع را خسته و آزرده کند، واژه‌هایی مناسب به‌کار می‌گیرد. است که خود او می‌گوید: «کلمات در سینه‌ام ازدحام می‌کنند، دمی می‌پایم تا یکی را برگزینم». کلیله و حتی دو کتاب ادب و رساله الصحابة را آنچنان آسوده و بی‌خیال می‌خوانیم و آنچنان آن را می‌فهمیم که باور نداریم مؤلف در اثنا تألیف رنجی بر خود هموار کرده باشد و در گزینش واژگان که این چنین طبیعی، در دسترس همگان و بایسته‌ی معنی است، اندیشه‌ای کرده باشد. ظاهراً همین حال است که نشر او را، نمونه‌ی اعلای نشر عربی گردانیده و طی ۱۲ قرن، همه‌ی عربی‌شناسان را شیفته‌ی خود ساخته است. (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۶۸)

ادبا و دانشمندان به نام عرب مانند طه حسین هم که انتقادهایی به اسلوب ابن مقفع کرده‌اند، در نهایت، اسلوب و فصاحت و بلاغت وی را ستوده و او را از ثرئیسان بزرگ قرن دوم برشمرده‌اند. (طه حسین، ۱۹۳۶: ۴۶)

عباراتی که از قول خود او نقل شده، بسیار دلنشین است. نویسندگان را چنین اندرز می‌دهد: «مباد که به طمع دست یافتن به بلاغت، در پی کلام نامأنوس برآیی، بدان که این خود بزرگترین گنگی است»؛ همچنین به کاتبی گفته است: «بباید پیوسته الفاظ روان را برگزینی و در عین حال از الفاظ

فرومایگان پرهیزی؛ او را پرسیدند که بلاغت چیست؟ سخن بلیغ آن است که چون نادان شنود، پندارد که مانند آن را به آسانی تواند آورد. (نقل از آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۶۹)

عوامل مؤثر بر فصاحت ابن مقفع

ابن مقفع در قبیله بنی‌اهتم بزرگ شده بود که به فصاحت و بلاغت مشهور بودند و این فصاحت آنان بر او تأثیر به سزایی گذاشت. تأثیرپذیری او از کلام علی (ع) نیز غیرقابل انکار است؛ زیرا خود به این امر اعتراف کرده است؛ وقتی از او پرسیدند چه چیزی تو را بر بلاغت توانا ساخت؟ گفت: «به خاطر سپردن کلام علی (ع)». (نقل از رسولی، ۱۳۸۷: ۱۲۸) و بنا به این فرمایش حضرت «و انا لأمرء الکلام و فینا تشبهت عروقه و علینا تمدلت غصونه؛ خطبه ۲۳۳»: ما امیران سخیم و سخن در ما ریشه دوانیده و بر سر ما سایه گسوده است. نمی‌توان تأثیر سخنان علی (ع) را بر بسیاری از بلغاء و ادبا انکار کرد؛ زیرا بسیاری از آنان اعتراف می‌کنند که ریزه‌خوار خوان بلاغت علی (ع) بوده‌اند. برای اطلاع بیشتر از تأثیر سخنان بلاغی علی (ع) بر اهل بیت، می‌توان به «مزیان‌پور، ۱۳۸۸، طرح پژوهشی: ۹ تا ۱۶) از دیگر کسانی که بر بلاغت ابن مقفع تأثیر گذاشته است، به «ثور بن یزید بود که در بصره با آل سلیمان بن علی رفت و آمد داشت و ابن مقفع فصاحت را از او بیاموزفت. (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۵۰) نوشته‌اند که ابوجاموس یکی از ده سخنور شیوای عربی به شمار می‌آمده است. ولی شعر کم سروده است. (دانش پژوه، ۱۳۵۷: ۶۳)

علت نگارش ابن مقفع به عربی

ابن مقفع به عنوان نخستین ادیب ایرانی، آگاهی از زبان عربی و سبک و سلیقه آن را بستر مناسبی برای ایفای رسالت ملی خود می‌دانست تا از این طریق، گذشته‌ی تاریخی ایران را به سبک و سلیقه جدید معرفی نماید. بنابراین به احیای تاریخ ملی و کهن ایران پرداخت و فرهنگ، گرایش‌ها و عادات تاریخی و ملی ایرانیان را به مردم آن زمان انتقال داد. بنا به گفته آذرنوش (۱۳۸۵: ۶۶۹) بی‌گمان سبک و سلیقه ساسانی یا حتی هندی و یونانی که در ذهن ابن مقفع شکل می‌گرفت، می‌بایست تا حد امکان با فرهنگ و زبان توده مردم نیز سازگار باشد. بستانی نیز در این زمینه می‌گوید: «عصر او عصر نقل و ترجمه بود و مهم‌ترین دلیل آن، علاقه‌ی اندیشمندان به اطلاع از علوم غیرعربی و بهره‌گیری از آن است. ابن مقفع هم در عربی و هم در فارسی مهارت داشت، دوست داشت که آداب قومش را به اعراب بنمایاند و بدین وسیله به قدرتمندان نزدیکی یابد از این رو به ترجمه‌ی آثار ایرانیان همت گماشت و بسیاری از کتاب‌های ارزشمند ایرانی را به اعراب هدیه کرد. (بستانی، بی‌تا: ۱۴۳)

عاکوب معتقد است مهمترین عاملی که ایرانیان را وادار به امر ترجمه کرد، انگیزه ملی و احیای تمدن و اندیشه و فرهنگ ایران بود. (عاکوب، ۱۳۷۴: ۱۰۴) ابن مقفع با همین انگیزه اقدام به ترجمه کرد و با دادن رنگ ایرانی به ترجمه‌هایش، توانست اعراب را با فرهنگ و آداب و دانش ایرانیان آشنا کند. این کار او گامی مؤثر بود در راه زنده نگه‌داشتن تمدن کهن ایرانی. حقیقت (۱۳۷۲: ۱۴۶) احمد امین، هاشم ابن مقفع را از ترجمه کليلة و دمنه زنده کردن تاریخ و فرهنگ ایران و اصلاح جامعه عباسی می‌داند. (امین، بی‌تا: ۲۲۷) عباس اقبال انگیزه ابن مقفع را ترجمه نامه تنسر با اینکه هیچ فایده‌ای برای مسلمانان نداشته همان انگیزه ترجمه کليلة می‌داند. (اقبال، آشتیانی، ۱۳۸۶: ۳۴)

آذرنوش درباره ابن مقفع می‌گوید: «ابن مقفع می‌دانست که انقراض یک قوم به مغلوبیت سیاسی و نظامی آن نیست بلکه به سبب آن به نیست شدن آداب ملی و تاریخ و اخلاق و عادات و یادگارهای باستانی آن است. کتابهای ایران قدیم را که متضمن این فضایل بود از طریق نقل و ترجمه از زبان و خط پهلوی به زبان عربی از انقراض نجات داد و منظور او از این کار این بود که هم مسلمین غیرعرب را به شوکت و جلال و روحشانیه آداب و اجداد بافر و جاه خود آگاه کند تا در مقابل عرب چیزی کم نداشته باشند و هم افکار و ایدئولوژی دینی و حکمی و اخلاقی ایران عهد ساسانی که ابن‌المقفع خود تربیت شده آنها بود و با طبع ایرانی نیز همال سازش را داشت، در میان ایرانیان ریشه بدواند و فکر و تدبیر ایشان را در میدان مبارزات فکری و اخلاقیات مذهبی تقویت نماید و به همین نیت بود که کتابهای مرقیون و ابن‌دیصان و مانی را ترجمه کرد و در میان مردم انتشار داد و باب برزویه طیب را به قصد شک انداختن در دل مردم سست عقیده بر ترجمه و انتشار داد». ویت می‌گوید: «ابن‌مقفع، نخستین کس و شاید تنها کسی است که توانست دستمایه‌ای گویا به فرهنگ عربی تقدیم کند. ترجمه‌های فلسفی و علمی سده ۹م. به سبب تخصصی بودن، هرگز به این درجه سودمندی نرسید». (ویت، نقل از آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۶۸)

تأثیر فرهنگ ایرانی بر ابن‌مقفع

محمد کردعلی می‌گوید: «أثرت الثقافة الفارسیة فیما كتب ابن‌المقفع أی تأثیر، و قد أخذ منها ما لا تأباه السلیقة العربیة و أدمجه فیها». (نقل از غفرانی، بی‌تا: ۴۷۹). فرهنگ فارسی در نوشته‌های ابن‌مقفع تأثیر بس‌شایانی داشته، چیزی که ذوق عربی از پذیرفتن آن ابایی ندارد و ابن‌مقفع آن را وارد فرهنگ عربی کرد. عبود نیز بر این باور است که ابن‌مقفع در کتاب‌هایش از فرهنگ ایرانی بهره برده و

تأثیر فرهنگ عربی در آن کم است، به آیات قرآنی و احادیث اشاره نکرده و نقش او در ایجاد تحول، مانند پاسکال در اروپاست. (عبود، ۱۹۶۰: ۲۱۳)

غفرانی در مورد بهره‌ی ابن مقفع از زبان و فرهنگ فارسی می‌گوید: «یمتاز بیان ابن‌المقفع بسمات فارسیه نشأت من کثرة اطلاعه علی الادب الفارسی (الفهلوی) - و تعمقه فیه». (غفرانی، بی‌تا: ۴۷۸). بیان ابن مقفع به ویژگی‌های فارسی ممتاز است که از آگاهی و تعمق بسیارش در ادب فارسی نشأت گرفته است. به اعتقاد غفرانی، شیوه داستان‌سرایی به زبان حیوانات را که در آثار ابن مقفع آمده باید از مظاهر تأثیر فرهنگ پهلوی در زبان عربی دانست؛ زیرا داستان‌های «کلیله و دمنه» هر چند ریشه هندی دارد ولی از زبان عربی به آن راه یافته و مترجم آن نیز خود نژاد ایرانی داشته است، و نکته مهمتر آنکه اضافات این کتاب به اصل کتاب عینا به زبان عربی نیز انتقال یافته است، و به همین سبب احمد امین کتاب «کلیله و دمنه» از زمهری آثار فارسی در زبان عربی برشمرده است. (غفرانی، ۲۵۳۶: ۳۸)

بنا به گفته‌ی بلاذری، چون صالح بن عبدالرحمن متصدی خراج عراق شد (۹۶ ق/ ۷۱۵ م) ابن مقفع از جانب او امر خراج حوزه‌ی دیلم را به قول بهقباذ را به عهده گرفت و مالی بیاورد و نامه‌ی خویش را بر پوستی نوشت و آن را به زمهری داد. راوی گوید: «سبب آن است که وی را بر امور عجم آشنایی تمام بوده» راست است که از ادب‌دانی ابن مقفع چنین ظرافتی بعید نیست. (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۶۳)

تأثیر ابن مقفع بر ادب عربی

اسلوب نگارش وی تاکنون سرمشق بسیاری از اهل ادب در نگارش آثارش و نیز آثار دیگری به تقلید از او بوده است. «تنها کتاب کلیله و دمنه ابن مقفع بارها به زبان‌های مختلف جهان ترجمه شده و کتاب‌های مختلفی در سطوح مختلف به صورت داستان و نمایشنامه و به نظم و نثر تقلید از آن نوشته شده است». (رسولی، ۱۳۷۸: ۱۲۱) ابن قتیبه در آثار خود از ترجمه ابن مقفع از خویشامک پیروی و اقتباس کرده است. (کریستین سن، ۱۳۸۵: ۴۶)

نخستین بار ابان لاحقی از هم عصران ابن مقفع، کلیله را در چهارده هزار بیت به شعر درآورد و به یحیی بن خالد برمکی تقدیم داشت، این ترجمه از میان رفته است؛ ولی در کتاب «الاوراق» صولی حدود ۸۰ بیت از آن بر جای مانده است. (محبوب، ۱۳۴۹: ۱۵۸) مدتی بعد سهل بن نبخت آن را به نظم درآورد و به یحیی تقدیم کرد. ابن الهباریه بار دیگر آن را منظوم ساخت و کتاب خود را «نتائج

القطنه فی نظم کلیله و دمنه» نامید. همچنین عبدالمومن بن حسن بن حسین الصاغانی در کتابی تحت عنوان «درر الحکم فی امثال الهنود و العجم» کلیله و دمنه را به نظم در آورده است. (حائری، ۱۳۴۱: ۲۵۹) غفرانی می‌گوید: «اگر بخواهیم نوشته‌های ارزنده این ادیب فرزانه را درباره‌ی آداب و آئین ایرانیان باستان از پیکر زبان عربی جدا سازیم بخش مهمی از فرهنگ و معارف عربی عصر اسلامی را از دست خواهیم داد و ادب و فرهنگ عربی از این میراث کهن و اصیل پارسی به کلی تهی خواهد گردید. برابر آثار ابن المقفع به زبان عربی نه تنها نقیصه‌ای برای فرهنگ عربی شمرده نمی‌شود، بلکه توانسته است از این رهگذر خدمتی بزرگ به احیاء و بقاء فرهنگ ایران باستان بنماید و از سویی دیگر در اغنای فرهنگ معارف اسلامی سهمی به سزا داشته باشد و چنانچه ابن مقفع را از مفاخر ملی خود بدانیم طریق مبالغه و سخن به گراف نگفته‌ایم و در حقیقت باید اذعان نمود که در بونه‌ی کیمیاگری شیوه‌ی ابن مقفع بود که چهار معارف عربی و فارسی بهم آمیختند و در دریای اندیشه‌ی تابناک وی بود که دو شاخه فرهنگ فارسی و عربی بهم پیوستند و در نتیجه‌ی این تمازج، فرهنگ و معارف اسلامی غنی و بارور گردید. پس از او نویسندگان و شعرای بسیار برخاستند و به تقلید سبک وی آثاری ارزنده در این زمینه به رشته تحریر درآوردند که خود بخش مهمی از فرهنگ و معارف عصر اسلامی را در برمی‌گیرد». (غفرانی، ۲۵۳۶: ۷ و ۴۵)

بنا به نظر انعام فواک، ابن مقفع اولین کسی بود که حکمت فارسی، هندی و منطق یونانی را وارد ادبیات عربی کرد. (نقل از علی بیگی، ۱۳۸۷: ۸۴) فاخوری (۱۹۷۷: ۴۹) را عقیده بر این است که اندیشه‌های ابن مقفع در اشعار شاعران عرب از جمله «عتابی» و «عتبی» ساخته است. برای اطلاع از تأثیر اندیشه‌های ابن مقفع در ادب عربی، نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۷: ۸۷) به اعتقاد عاکوب (۱۳۷۴: ۲۶۹ الی ۳۰۱) شاعرانی چون «ابان لاحق»، «محمود وراق»، «ابونواس»، «بسیک تاهیه»، «صالح بن عبدالقدوس» و «عتابی» مستقیماً از افکار و اندیشه‌های ابن مقفع متأثر شده‌اند. بنا بر این ابن مقفع با کتاب‌هایش بر ادبای بعد از خود تأثیر بسزایی گذاشت، کسانی چون ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابن عبدربه در العقد الفرید، طرطوشی در سراج الملوک و نویری در نهایة الارب، اسلوب نوشته‌های خود را از ابن مقفع تقلید کردند.

منابع الادب الصغير و الكبير

از نکات جالب اینکه ابن مقفع اشاره‌ای به منبع نوشته‌های این دو کتاب نمی‌کند، اما قطعه‌ای با عنوان «لا تتحل رأی غیرک» (ص، ۹۸) دارد که از نقل سخنان دیگران بدون اشاره به نام گوینده، سخت هشدار می‌دهد و آن را ننگ و کم عقلی می‌داند.

ولی ابن ندیم (۱۳۸۱: ۱۳۲) دو کتاب الادب الصغير و الكبير را ترجمه‌ی ابن مقفع از زبان پهلوی به عربی می‌داند. برخی این دو کتاب را مجموعه‌ای از اخلاقیات اوستا دانسته‌اند. (عامری، ۱۳۸۷: ۱۵۹) با این حال، نتیجه بر آن است که حکمت‌های این دو کتاب تعلق به ملت خاصی ندارد. (همو، ۲۵-۳۹) برخی دیگر معتقدند این دو منبع می‌تواند از منابع مهمی باشد که روابط اجتماعی و سیاسی را در دولت ساسانی نشان می‌دهد و تأثیر ساسانیان در این دو کتاب ادبی، واضح و روشن است. (آثار ابن المقفع، بی تا: ۲۹)

عموم محققان «الأدب الصغير» و «الأدب الكبير» را زائیده فکر ایرانی به قلم ابن مقفع دانسته‌اند نک: (غفرانی، ۱۹۶۵: ۱۳۷) بسیاری از محققان را به حدی دانسته‌اند که می‌تواند منبع مهم و قابل اعتمادی برای فهم سیاست داخلی دولت ساسانی باشد. (فاخوری، ۱۹۸۷: ۴۴۵)

بنا به نوشته مجتبیایی می‌دانیم که ابن مقفع از زبان پهلوی به عربی ترجمه می‌کرده، نه از سریانی یا یونانی، و از این روی به ظن غالب مأخذ ترجمه کتابی به زبان پهلوی و شاید در اصل نوشته‌های پولوس پارسی بوده است. (مجتبیایی، نقل از کریمی ریجانی، ۱۳۸۶: ۱۱۶)

عامری (۱۹۶۷: ۱۵۹ و ۱۶۰) معتقد است زرتشتی‌ها کتابی را به نام اوستا که در آن دستورهای اخلاقی وجود دارد و عبدالله بن مقفع این دستورها را در کتاب الادب الصغير جمع کرده است. ابن حمدون (۱۹۸۳: ۳۷۰/۱) الادب الصغير و الكبير را ترجمه حکمت‌های ایرانی می‌داند، ابن مسکویه مطالب صفحه ۲۶ - ۱۵ الادب الصغير را بی کم و کاست به نام یک حکیم ایرانی در ۶۸ - ۷۴ الحکمة الخالدة نقل کرده است. آنچه اهمیت دارد انتساب این جمله‌های حکیم ایرانی است. فاخوری بدون توضیح و شرح خاصی می‌گوید: «حکمت‌های ایرانی بسیاری از فرهنگ ساسانی و عهد اردشیر در این کتاب دیده می‌شود.» (فاخوری، ۱۹۸۷: ۴۴۴) احسان عباس هشت عبارت حکیمانه از الادب الصغير را نقل کرده تا نشان دهد برخی مضامین کتاب‌های ابن مقفع در حکمت یونان آمده است.

از مقدمات بالا چنین نتیجه می‌گیریم که عموم محققان اندیشه‌های او را ایرانی دانسته‌اند و کم و بیش ردپای اندیشه‌های مختلف را در آن جستجو کرده‌اند.

اما سخن ابن‌مقفع درباره منابع این کتاب در هاله‌ای از ابهام است؛ زیرا به صراحت این کتاب را نقل اقوال پیشینیان و خود را چون زبور عسلی می‌داند که از شهد گلهای بسیاری بهره‌مند شده است. از عوامل ابهام در الادب الصغیر نقل بی‌نام و نشان است، حتی از بزرگمهر و انوشروان با نام حکیم یاد کرده است. اشاره به سنگ نوشته‌های گذشتگان که او سخت به تمجید آنها پرداخته، از قرآینی است که نشان دهد منظور او از پیشینیان، ایرانیان است. الفاظی چون «سلطان و آداب» مربوط به شاهان و نیز طبقه بندی سرداران و پادشاهان از موضوعاتی است که بوی ایران باستان را به مشام خواننده می‌رساند.

موضوعات اصلی در الادب الصغیر و ادب الکبیر

انعام فواک در مقدمه کتاب الادب الصغیر و الکبیر لابن‌مقفع^۱ به اهمیت ادبیات در ترکیه و شناخت سرشت انسانی اشاره کرده است. بنا به نقل نویسنده، ابن‌مقفع در اثر خود بیشتر به نقل مثل و حکمت تکیه دارد. البته او در این دو کتاب در سبک دیگر نونهالی روزگار صحبت به میان آورده و به مسائلی همچون مبارزه با فقر، اقتدا به افراد شایسته و پرهیز از پرداخته است. (نقل از علی بیگی، ۱۳۸۷: ۸۴)

ابن‌مقفع در این دو کتاب از دو عامل عمده تأثیر پذیرفته است:

یکی عصری که در آن زندگی کرده است و دیگری هنر نویسندگان آن دوران.

در واقع کتاب فوق، مجموعه‌ای از افکار رایج و حکمت‌های تبلیغی است (همان) اما کتاب الادب الکبیر کتابی است کامل دارای یک وحدت و موضوع. موضوع آن به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول در مورد رابطه‌ی حاکم با رعیت و بخش دوم در مورد رابطه‌ی رعایا با یکدیگر. الادب الصغیر متشکل از دو بخش به همراه مقدمه و موضوع است. مقدمه با بحثی در خصوص ضرورت نقل شروع می‌شود، و پس از آن اندیشه‌ی سیاسی، اجتماعی، تربیتی و دینی ابن‌مقفع را به تصویر می‌کشد و از عقل و فرهنگش صورتی واضح را نشان می‌دهد.

چند محور اساسی از جمله خردورزی، تشویق به علم و دانش و تواضع دانشمندان، زهد و تصوف و تزکیه نفس، اهمیت به مال، تذکر به زشتی فقر، تشویق به انفاق و در عین حال قناعت و هشدار به فریندگی مال و ثروت، فقر، بدینی به زنان و لزوم عدالت حاکمان و شاهان، از موضوعات و رگه‌های فکر ایرانی در الادب الصغیر هستند.

در الادب الکبیر نیز به شاهان تذکر می‌دهد که با مردم به عدالت رفتار کنند، وزیران مناسب انتخاب کنند، برای کارهایشان اوقات مخصوص تعیین کنند، در مجازات شتاب نورزند، به آزادگان و جوانمردان توجه کنند و در بخش دیگری در مورد آیین دوستی با نصایحی، چون فداکاری برای دوست، مدارا و نرمش، احترام، گوش فرا دادن به سخنان او بحث می‌کند.

پندهای ایرانی در الادب الصغیر

شوقی ضرابی (بهمن‌نا: ۱۴۰) می‌گوید: «ابن مقفع نتایج نبوغ ایرانی قبل از اسلام را به فرهنگ عربی منتقل کرد. سچنه معتقد است کتاب‌های الادب الصغیر و الکبیر و رسائل او نماینده اخلاق در حکومت ساسانی است». عاکر (۱۳۷۴: ۲۳۳) با مقایسه «رسالة الصحابه» و «الادب الصغیر و الکبیر» و اشاره به ۳ نمونه تشابه بین این آثار و اندیشه ایرانی نتیجه می‌گیرد این مرد خود موجی ایرانی و همه حرف‌های او برگرفته از افکار ایرانی است. در الادب الصغیر پندهایی دیده می‌شود که عینا و یا مضمونا در آثار ادیبان عرب به حکیمان و مشاهیر ایران نسبت داده شده است، با توجه به این سخن ابن مقفع در ابتدای الادب الکبیر «و قد وضعت فی هذا الکتاب من کلام الناس المحفوظ...» صریحا مطالب کتاب را جمع‌آوری سخنان مردم می‌داند، و این بهیچ‌نحوی ندارد، جز آنکه این کتاب مجموعه‌ای از پندها و حکمت‌های ایرانیان باستان است.^۱ البته این سؤاره در مقابل پژوهشگر خودنمایی می‌کند که چرا ابن مقفع نام گویندگان این پندها را در کتاب خود آورده است؟ آیا از اتهام زندقه می‌ترسیده، همان چیزی که بنا به اعتقاد برخی موجب قتل او شده است؟ (بستانی، ۱۹۵۱: ۱۵۰) آیا ایرانی بودن این کتاب چنان بدیهی بوده است که نیازی به نام صریح سخن نمی‌دیده است؟ آیا اعتقاد داشته است که سخن اهمیت دارد نه گوینده آن؟ و سؤال دیگر این است که منبع راویانی که برخی عبارات الادب الصغیر را از حکیمان ایرانی نقل کرده‌اند، چه بوده است؟ آیا به کتاب‌های ایرانی مثل آیین، سیر الملوک و بسیاری از کتاب‌هایی که امثال ابن ندیم و ابن قتیبه از آنها نام برده و یا نقل کرده‌اند، دسترسی داشته‌اند؟ کتاب‌هایی که امروز فقط نام آنها در لابلای آثار کهن وجود دارد و اصل آنها از بین رفته است.^۲ بی‌تردید یکی از این منابع عهد اردشیر بوده است که خوشبختانه ترجمه عربی آن در دسترس است و نمونه‌های متعدد از نقل عین عبارات این کتاب در الادب الصغیر و الکبیر تا حدودی ریشه‌های ایرانی آن را اثبات می‌کند. سؤال دیگر این است که با توجه به تأثیر کم‌نظیر این دو کتاب در ادب عربی آیا محققان عرب، ایرانی بودن این دو کتاب را پذیرفته‌اند؟ و اگر پذیرفته‌اند، چرا تحقیق جامعی در این خصوص صورت نگرفته است؟ شاید تلاش ناموفق احسان عباس برای نشان

دادن ریشه‌های یونانی این دو کتاب از نشانه‌های سنگینی پذیرش این حقیقت برای محققان عرب است. ما در پی نوشت‌های این تحقیق نشان داده‌ایم که ادعای یونانی بودن اندیشه‌های این دو کتاب، لااقل در دو مورد از شواهد احسان عباس خالی از تعصب و احساس نارضایتی او نیست.^۱

پندنامه‌های ایرانی

ابوالفدا گوید: «همه اقوام متفقند که پادشاهان ایرانی بزرگترین سلاطین جهان بودند، عقل و فکر و تدبیری که ال داشتند، و از حیث جهاننداری هیچ یک از شاهان جهان را با آنان برابر نتوان کرد.» (نقل بر کتبتین سن، ۱۳۸۵: ۳۶۷)

در متون جهانگردان ایران باستان، رساله‌هایی موجود است که در آنها حکمت، پندهای اخلاقی، دینی، سیاسی و... آمده است که بدانها «اندرزنامه» می‌گفتند. این اندرزنامه‌ها به دوره ساسانیان یا پیش از آن اختصاص دارد که به مسئله مهدان زردشتی گردآوری و تألیف شده است. برخی از آنها عبارتند از: اندرز خسرو انوشیروان، اندرز خسرو قبادان، اندرز آذرباد مهرسپندان، اندرز بزرگمهر، اندرز بهزاد فرخ فیروز، اندرز دانیان، اندرز تاوینو خرد، و... نک: (ثروتیان، ۱۳۸۸: ۲۳) کریستین سن می‌گوید: «در قرن اخیر سلطنت ساسانیان، به‌عنوان از کتب اخلاقی نظری و عملی به نام اندرز و پندنامه نگ نوشته شده که قواعد اخلاقی و کلمات حکیمانه را به بزرگان تاریخی یا افسانه‌ای سابق نسبت داده‌اند.» (کریستین سن، ۱۳۸۵: ۳۶) این اندرزهای پهلوی یا از نوع نصایح دینی هستند یا از نوع حکمت عملی و تجربی. مضامین بسیاری از اندرزهای نوی و مادیان ملل دیگر نیز می‌توان یافت، زیرا این گونه حکم، حاصل تجربیات بشری است. فصل ۳۷۶: ۱۸۰-۱۸۱ این پندها عموماً دارای سبکی ساده و روان هستند و جملات آنها کوتاه و روشن است. اگر گاهی ابهامی در آن دیده می‌شود به منظور توجه بیشتر خواننده به مفهوم پندی است که باید این امر را از خصوصیات این گونه ادبیات دانست. (همو، ۱۹۹)

بسیاری از این پندها در دوران اسلامی ایران، توجه دانشمندان مسلمان را به خود جلب کرد و به عربی ترجمه شد و به کتاب‌های فارسی نیز راه یافت. (صفا، ۱۳۶۶: ۱۳۳/۱-۱۳۴) کریستین سن مجموعه کتاب‌هایی را که موسوم به ادب است، چون کتاب‌های المحاسن و المساوی، الاذکیاء ابن الجوزی، مرزبان‌نامه سعدالدین وروانی به تقلید از اندرزهای ساسانی می‌داند. نک: (کریستن سن، ۱۳۸۵: ۴۷) این ندیم در فصلی از کتاب الفهرست تعدادی از کتاب‌های اخلاقی و تعلیمی پهلوی را که در سده‌های آغازین هجری ترجمه شده است، نام می‌برد. از آن جمله:

- ۱) کتاب زادن فرخ که مشتمل بر پندهای این حکیم به پسرش بوده است.
 - ۲) کتاب مهر آذرگشنسب فرمدار به بزرگمهر بختکان، این کتاب ظاهراً به صورت نامه‌ایی مشتمل بر پند و حکمت بوده است.
 - ۳) کتاب موبدان در بردارنده اندرزها و کلمات قصار.
 - ۴) کتابی مشتمل بر مطالبی در کشورداری که اردشیر دستور داده بود از کتاب‌های حکما در این باره برگزینند.
 - ۵) کتابی به نام سیره‌نامه از حکیمی به نام خدا بود (خداهود) مشتمل بر اخبار و حکایت‌ها و لطیفه‌ها که احتمالاً شامل حکایات اخلاقی بوده است. (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۰۳-۲۰۴)
- علاوه بر این نوشته‌های عربی و فارسی جملات و عبارات پندآمیزی از شاهان و بزرگان ایرانی و از میان آنان بیش از همه شاپور و انوشیروان و بزرگمهر نقل گردیده است. نک: (همو، ۲۰۴) برای دیدن نمونه‌هایی از پندهای انوشیروان نک: (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۱-۵۵) نیز (ابن مسکویه، بی‌تا: ۴۹-۶۱) پندهای اردشیر نک: (غزالی، ۱۳۸۰: ۹۶-۹۸) و پندهای بزرگمهر نک: (همو، ۷۰-۷۲-۸۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴) و (ابن مسکویه، بی‌تا: ۲۹-۴۰) ازون متون و رساله‌های پهلوی، از پندهایی سخن رفته که شاهان و بزرگان ایرانی بر بازو، تاج، سر، سنگ قبر، نگین انگشتر، عصا و... می‌نوشتند. برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان پور، ۱۳۹۰، نگاهی به...: ۵۱ تا ۱۶۷)
- اما مجموعه سخنانی که در این جستار از ایرانیان نقل شده است همان حکمتها و پندها و اندرزهای شاهان و بزرگان ایرانی پیش از اسلام (عصر ساسانی یا قبل از آن) است که سینه به سینه نقل شده و در متون بسیاری چون «متون پهلوی، مینوی خرد، جاودان خرد و...» ثبت شده است. این پندها به خاطر داشتن جنبه اخلاقی و حکمت عملی و تجربی، مورد استقبال بسیاری از اندیشه‌های پس از اسلام قرار گرفت. با ترجمه این حکمت‌ها به زبان عربی، نویسندگان بسیاری چون در ابن ابی‌عزیز الطوال، ابن قتیبه در عیون الاخبار، آبی در نثر الدر، زمخشری در ربیع‌الابرار، نویری در نهای العرب و... به ذکر آنها پرداخته‌اند و برخی نیز عناوینی با عنوان شاهان و حکمای ایرانی آورده‌اند که تمام اینها می‌تواند نشانگر توجه آنها به ایرانیان و پندهای آنها باشد. ما در بستر این پژوهش تلاش نموده‌ایم، این پندها را از متون عربی و متون پهلوی استخراج کرده و با مقایسه آنها با الادب الصغیر، نشان دهیم که خون ایرانی در لایه‌های این کتاب جاری است.

منابع ما در این کتاب

۱- آذرباد مهرسپندان

رهام اشه دو کتاب در مورد آذرباد به رشته تحریر درآورده است که یکی از آنها به همکاری شهین سراج، ترجمه پنندهای آذرباد (۱۳۷۹) و دیگری تحقیق پردامنه‌ایی است در مورد زندگی و کارهای آذرباد... (۱۳۸۲)

۲- الخالدة (جاودان خرد)

این کتاب لیلیف ابن مسکویه است که بخش مهمی از آن به پنندهای ایرانی اختصاص دارد. نک: (ابن مسکویه، بی‌تا، ۸-۲۸، ۸۵)

۳- سخنان آذرباد مهرسپندان

مقاله‌ای است از رحیم بنی که در آن پنندهای آذرباد به شاگردش را گردآوری و با ذکر مقدمه‌ای در مورد آذرباد، برخی از وارسان و ستم و سخت آن را ترجمه کرده و اشعاری را از شاعران ایرانی نقل کرده که همسو با مضامین آذرباد است. نک: عطفی، ۱۳۴۷: ص ۱۶۵ تا ۱۷۵

۴- متون پهلوی

در این متن، پنندهای ایرانیان چون اندرزهای آذرباد در سه بخش جداگانه، اندرز خسرو قبادان، یادگار بزرگمهر، اندرز پیشینیان و... آمده است.^۱

۵- ایران در زمان ساسانیان

در این کتاب، کریستین سن، نمونه‌هایی از پنندهای آذرباد، بزرگمهر و کتاب دینکرد و... را نقل کرده است. نک: (کریستین سن، ۱۳۸۵: ۳۰۸ تا ۳۱۰ و ۱۹۰ تا ۱۹۱)

۶- منابع عربی

ما در این پژوهش تلاش نموده‌ایم حکمت‌های ایرانی را از متن‌های به جا مانده از متون پهلوی و نیز عربی بیرون کشیده و با الادب الکبیر و الصغیر مقایسه کنیم. از جمله این متون می‌توان به موارد زیر

۱- در این میان از ترجمه برخی متون نیز استفاده شده است. مثل ترجمه چند متن پهلوی که ملک الشعرای بهار پنندهایی از ایرانیان را در این کتاب گردآوری کرده و به نظم در آورده است؛ و خردنامه‌های ایران باستان. ترجمه‌ایی ساده و روان از متن عربی «الحکمة الخالدة» از بهروز ثروتیان است.

اشاره کرد: عیون الاخبار، المستظرف، التذکرة الحمدونية، جمهرة الامثال، لباب الاداب، ربيع الابرار، نثر الدر، المحاسن و المساویء و.....